



## برس ۲: از آموختن ننگ مدار

■ تا توانی از نیکی کردن میاسا.

**قلمرو زبانی:** آسودن: استراحت کردن (بن ماضی: آسود، بن مضارع: آسا) / میاسا: توقف مکن، دست بردار

**بازگردانی:** تا می‌توانی از نیکی کردن به دیگران دست بردار.

■ و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای.

**قلمرو زبانی:** نمودن: نشان دادن (بن ماضی: نمود، بن مضارع: نما)

**بازگردانی:** و خود را به مردم آنگونه نشان بده که فردی نیکوکاری هستی.

■ و چون نمودی به خلاف نموده، مباش.

**قلمرو زبانی:** چون: هنگامی که / نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده / **قلمرو ادبی:** هم‌ریشگی یا اشتقاق: نمودی، نموده (رشته انسانی)

**بازگردانی:** و چون این چنین نشان دادی خودت برخلاف آن رفتار مکن.

■ به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی.

**قلمرو ادبی:** واژه آرایی: دیگر / تا گندم نمای جو فروش نباشی: مثل

**بازگردانی:** به زبانت چیزی نگو که دلت چیزی دیگر باشد (کنایه از دورو نبودن) تا مانند کسی نباشی که به مردم گندم نشان می‌دهد؛ ولی جو

می‌فروشد.

**پیام:** دوری از دورویی

■ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.

**قلمرو زبانی:** اندر: در / داد: حق / داد از چیزی دادن: حق آن را ادا کردن / که نخست: زیرا / که دوم: کس / داور: قاضی، دادرس / مستغنی: بی نیاز / **قلمرو**

**ادبی:** جناس همسان: که (۱- زیرا / ۲- کس)

**پیام:** هم پیام با حدیث «حاسبوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» [به حساب خودتان رسیدگی کنید پیش از اینکه به حساب شما رسیدگی شود].

**بازگردانی:** و در هر کاری حق آن را ادا کن؛ زیرا هر کس که حق را ادا کند، نیاز به قاضی ندارد و از آن نمی‌ترسد.

■ و اگر غم و شادیت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.

**قلمرو زبانی:** بُود: باشد (بن ماضی: بود، بن مضارع: بو) تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توّجّه / تیمار داشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار

باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن / پیدا کردن: آشکار کردن / **قلمرو ادبی:** تضاد: غم و شادی /

**بازگردانی:** اگر غم و شادی برایت پیش آمد، به کسی بگوی که دوست توست و قصد کمک به تو را دارد و غم و شادیت را برای هر انسانی آشکار

نکن و به ایشان نشان نده.

**پیام:** تودار بودن

■ و به هر نیک و بد، زود شادان و اندوهگین مشو، که این فعل کودکان است.



**قلمرو ادبی:** تضاد: نیک و بد، شادان و اندوهگین

**بازگردانی:** و با هر اندک خوبی و بدی، زود شاد و غمگین نشو که این کار بچه‌هاست.

■ **بدان کوش که بر هر مُحالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.**

**قلمرو زبانی:** مُحال: بی اصل، ناممکن، اندیشه باطل / نهاد: ذات، سرشت / بنگردی: عوض نشوی؛ «ب» برای تأکید / **قلمرو ادبی:** از جای شدن: کنایه

از «از کوره در رفتن» / تضاد: حق و باطل

**بازگردانی:** تلاش کن که به خاطر هر کار بیهوده‌ای حالت عوض نشود؛ زیرا انسان‌های بزرگ زود تحت تأثیر هر حق و باطلی قرار نمی‌گیرند.

■ **و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی.**

**قلمرو زبانی:** شمردن: به حساب آوردن (بن ماضی: شمرد، بن مضارع: شمار) نومید: ناامید / بسته دان: مرتبط دانستن، وابسته دانستن (حذف به

قرینه لفظی) / **قلمرو ادبی:** تضاد: امید و نومیدی

**بازگردانی:** و هر شادی که پایان آن غم است، شادی به شمار نیآور، هر زمان ناامید شوی، امیدواریت را از دست مده و بدان که نومیدی وابسته به

امید و امید وابسته به ناامیدی است.

■ **رنج هیچ کس را ضایع مکن و همه را به سزا، حق شناس باش، خاصه قرابت خویش را، چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن.**

**قلمرو زبانی:** ضایع: تباه، تلف / سزا: شایسته / خاصه: به ویژه / قرابت: خویشی، خویشاوندی؛ در متن درس، منظور «خویشاوند» است (هم‌آوا ←

غرابت: شگفت و تعجب‌انگیز بودن) / طاقت: توان / با: به

**بازگردانی:** تلاش هیچ کس را تباه مکن و نسبت به همه مردم حق شناس باش؛ به ویژه خویشاوندان خودت و به اندازه‌ای که توان داری به خویشانت

نیکی کن .

■ **و پیران قبیله خویش را حرمت دار، ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان بینی، عیب نیز بتوانی دید، و اگر از بیگانه نایمن**

شوی، زود به مقدار نایمنی، خویش را از وی ایمن گردان.

**قلمرو زبانی:** پیران: بزرگان، ریش سفیدان / حرمت دار: احترام بگذار / مولع: بسیار مشتاق، آزمند / همچنان: همان گونه / هنر: فضیلت / ایمن

گرداندن: در امان بودن / **قلمرو ادبی:** تضاد: هنر و عیب؛ نایمن و ایمن

**بازگردانی:** و احترام پیران خاندانت را نگه دار؛ ولی شیفته پیران مشو تا همانطور که فضیلت آنها را می‌بینی، عیب آنها را نیز ببینی، و اگر از

غریبه‌ای احساس امنیت نمی‌کنی، به اندازه‌ای که احساس نایمنی داری خود را از او دور کن و در امان دار.

■ **و از آموختن ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.**

**قلمرو زبانی:** آموختن: یاد گرفتن (بن ماضی: آموخت، بن مضارع: آموز) / ننگ: شرمساری، بی آبرویی / رسته: نجات یافته (بن ماضی: رست، بن مضارع:



**بازگردانی:** و از آموختن شرم مکن تا از بی آبرویی نجات پیدا کنی.

**قابوس نامه، عنصر المعالی**

/ خاصه: به ویژه / قرابت: قرابت: خویشی، خویشاوندی؛ در متن درس، منظور «خویشاوند» است / اندر: داخل، درون، در / طاقت: تاب و توان / دادن: حق آن را ادا کردن / داور: قاضی، / مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند / مستغنی: بی نیاز / به سزا: سزاوار / از جای شدن: از کوره در رفتن / هنر: فضیلت / تیمار: غم، پرستاری، اندیشه / ننگ مدار: شرم نکن / پیدا مکن: آشکار نساز / / محال: بیهوده، ناممکن / نهاد: سرشت / بنگردی: عوض نشوی / سزا: شایستگی / ضایع کردن: نابود کردن، تباہ کردن، تلف کردن

**واژگانی که دارای ارزش املائی اند.**

مستغنی- ضایع - طاقت - حرمت - مولع- محال - خاصه - قرابت-

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

کتابی که در او داد سخن آرای توان داد، ابداع کنم. (سعدالدین راونبی) / **داد:** ۱- حق ۲- ارائه کرد

عشق شوری در نهاد ما نهاد. (فخرالدین عراقی) / **نهاد:** ۱- ذات ۲- گذاشت



۱- همسان: یکسانی دو واژه در واج های سازنده با معنای نیکسان.  
پدر با پسر یکنگر را کنار / گرفتند کرده غم از دل کنار.

**الف) حرکتی:** ناهمسانی واژه ها در یک مصوت کوتاه.  
نوبهار است در آن کوش که خوش دل باشی / که بسی گل بدمد بلز و تو در گل باشی.

**ب) اختلافی:** ناهمسانی واژه ها در یک واج.  
کنونت که چشم است اشکی **ببار** / زبان در دهان است عذری **ببار**.

**ب) افزایشی:** ناهمسانی واژه ها در تعداد حروف.  
کفر است در طریقت ما کینه داشتن / **آیین** ماست سینه چو **آینه** داشتن.

انواع  
«جناس»

**گوشزد ۱:** جناس میان دو واژه را زمانی جناس ناهمسان می خوانیم که اختلاف آنها بیش از یک واج یا حرف نباشد.

**گوشزد ۲:** افزودن تکواژهای تصریفی (ی ناشناس، نشانه جمع ...) و ضمیر پیوسته آسیبی به جناس نمی زند.  
آب حیات حسنت گلبرگ تر ندارد / طعم دهان **تنگت تنگ** شکر ندارد  
گو **تار**های طزه خود را به باد ده / تا باد توست مونس **شبهای تار** من

**گوشزد ۳:** دو حرف با یکدیگر نمی توانند جناس بسازند؛ ولی یک حرف با یک اسم یا فعل می تواند جناس پدید آورد.  
پس اگر «را» در دو معنا به کار رود جناس پدید نمی آورد؛  
در خواب بدم مرا خردمندی گفت/ کز خواب کسی را گل شادی نشکفت (جناس ندارد)  
و گر بینی که با هم یک زبان اند / کمان را زه کن و **بر** باره **بر** سنگ (جناس دارد)  
من هیچ ندانم **که** مرا آن **که** سرشت/ از اهل بهشت کرد یا دوزخ زشت (جناس دارد)  
دانش سلاح توست و سلاح از نشان **مرد** / **مردی** چو نیست به که نباشد تو را نشان (جناس دارد)

اینستاگرام: jafari.saeed.ir

تلگرام: @JS.ir

www.jafarisaeed.ir

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

غم و شادی / نیک و بد / شادان و اندوهگین / امید و نومیدی / ایمن و نالاین / عیب و هنر

**۳- به عبارتهای زیر توجه کنید.**

**الف)** هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

**ب)** آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است؛ اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است؛ اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به «قرینه معنایی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنایی» است.

■ در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی [بسته دان]. (حذف به قرینه لفظی)

## حذف

www.jafarsaeed.ir

@JS\_ir @sjafari\_ir  
jafari.saeed.ir اینستاگرام

به عبارتهای زیر توجه کنید.

**الف)** هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

**ب)** آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است؛ اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

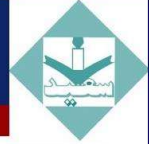
در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است؛ اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به «قرینه معنایی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را «حذف به قرینه لفظی» گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، «حذف به قرینه معنایی» است.



## حذف به قرینه لفظی

www.jafarisaeed.ir



مواردی که حذف به قرینه لفظی به شمار می رود.

**الف)** گیله مرد گوشش به این حرف ها بدهکار نبود و اصلاً جواب نمی داد. (گیله مرد جواب نمی داد: حذف نهاد جدا)

**ب)** رفته بودم که او را ببینم اما نتوانستم [.....]. (نتوانستم او را ببینم: حذف جمله.)

**پ)** بهمن دیروز آمد. کی .....؟ (کی بهمن آمد: حذف تمام اجزای جمله.)

بهرام آمد. چه کسی .....؟ (چه کسی آمد: حذف فعل.)

**ت)** [...] خلوتی داریم. (ما خلوتی داریم: حذف نهاد به قرینه لفظی.)

■ نه عمر خضر بماند نه ملک اسکندر / نزاع بر سر دنیوی دون مکن درویش. (نه ملک اسکندر بماند.)

www.jafarisaeed.ir

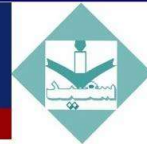
@JS\_ir

@sjafari\_ir

jafari.saeed.ir اینستاگرام

## حذف به قرینه معنایی

www.jafarisaeed.ir



مواردی که حذف به قرینه معنایی به شمار می رود.

**الف)** به سلامت، بسیار خوب، شکر خدا، به جان شما (حذف فعل در جمله های پرکاربرد.)

**ب)** هرچه ارزان تر، بهتر. چه بهتر که شما این کار مهم را برعهده بگیرید. (حذف فعل اسنادی در جمله های مرکب.) (هرچه ارزان تر باشد، بهتر است.)

**پ)** به خدا. (به خدا سوگند می خورم.) **ت)** مرگ به که بیماری. (مرگ بهتر از بیماری است.)

**ث)** سعیدیا، مرد نکونام نمیرد هرگز. (سعیدی را فرامی خوانم)

**ج)** افسوس بر اینان که به غفلت گذرانند. (افسوس می خورم.)

■ تویی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا / که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل (شکر خدا را می گویم.)

■ گه به دهان بر زده کف چون صدف / گاه چو تیری که رود بر هدف. (برزده بود. / چو تیری بود)

www.jafarisaeed.ir

@JS\_ir

@sjafari\_ir

jafari.saeed.ir اینستاگرام



۴- جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می روی	نمی روی	برو	داری می روی
می پرسید	نخواهید پرسید	بپرسید	خواهید پرسید

### منفی کردن فعلها

در فارسی امروز، هر فعلی را می توان با آوردن تکواژ منفی ساز «نـ» منفی کرد. این تکواژ «نـ» تلفظ می شود؛ اما اگر پیش از «می» بیاید «نـ» تلفظ می شود. این تکواژ همیشه پیش از فعل اصلی می آید؛ اما در فعلهای آینده و مجهول پیش از فعل کمکی قرار می گیرد:

نگفتم، نگفته ام، نگفته بودم، نگفته باشد، نمی گفتند / نخواهم گفت، گفته نشد.

زمانهای مستمر صورت منفی ندارند و برای منفی کردن آنها از معادلهای غیرمستمر استفاده می شود:

بهرام دارد نامه می نویسد (مضارع مستمر) بهرام نامه نمی نویسد (مضارع اخباری)

بهرام داشت نامه می نوشت (ماضی مستمر) بهرام نامه نمی نوشت (ماضی مستمر)

در فعلهای پیشوندی تکواژ «نـ» همیشه پس از پیشوند می آید:

خورشید هنوز برنیامده بود. لاک پشت سر از آب درنیارود. ماهی هنوز لقمه اول را درست فرو نبرده بود.

در فعلهای مرکب، تکواژ «نـ» پیش از جزء صرفی می آید: نگاه نداشت. دوست نداشت. فرود نیامد. سردر نیارود.

فعل (از نظر زمان)			
منفی	مانند	ساختمان	نوع فعل
ننوشتم	نوشتم	بن ماضی + شناسه	ماضی ساده
نمی نوشتم	می نوشتم	می + ماضی ساده	ماضی استمراری
نمی نوشتم	داشتم می نوشتم	داشت + شناسه + ماضی استمراری	ماضی مستمر
ننوشته ام	نوشته ام	بن ماضی + ه + آم ، ای ، است ، ایم ، آید ، آند	ماضی نقلی
ننوشته بودم	نوشته بودم	بن ماضی + ه + بود + شناسه	ماضی بعید
ننوشته باشم	نوشته باشم	بن ماضی + ه + باش + شناسه	ماضی التزامی
نمی نویسم	می نویسم	می + بن مضارع + شناسه	مضارع اخباری
نمی نویسم	دارم می نویسم	دار + شناسه + مضارع اخباری	مضارع مستمر
ننویسم	بنویسم	ب/ ن + بن مضارع + شناسه	مضارع التزامی
نخواهم نوشت	خواهم نوشت	خواه + شناسه + بن ماضی	آینده
--	بنویس/ بنویسید	ب + بن مضارع + شناسه	امر
--	ننویس / ننویسید	ن + بن مضارع + شناسه	نهی
نوخته نشد	نوخته شد	صفت مفعولی + صرف فعل «شدن»	مجهول



- ۱- بهره گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟ - دلنشین و تأثیرگذار کردن سخن / ایجاز و کوتاه سخنی، تأکید بر مفهوم / محسوس و ملموس کردن مفاهیم ذهنی / افزایش تأثیر سخن بر مخاطب / به تفکر واداشتن مخاطب
- ۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید. - گندم نمای ج فروش بودن / از جای شدن

## قلمرو فکری

- ۱- نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟ - به خاطر هر نیک و بدی زود از کوره در رفتن و اثر غم و شادی را زود آشکار کردن.
- ۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟  
« اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.» = حالات درونی خودت را سریع آشکار نکن.
- ۳- مفهوم عبارت «گندم نمای جو فروش مباش» را بنویسید.  
کسی که دورو است و مردم را می‌فریبد و به ایشان نیرنگ می‌زند.
- ۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.  
« شاد و بی غم بزی که شادی و غم / زود آیند و زود می‌گذرند» (ابن حسام خوسفی)
- و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر، و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی.
- ۵- حدیث «حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا» با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟ [به حساب خودتان رسیدگی کنید پیش از اینکه به حساب شما رسیدگی شود].
- و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.
- مثل:** سخن کوتاه و مشهوری که به قصه یا گفتاری نکته آمیز اشاره می‌کند.

## دیوار

بالای پلّه‌ها ایستاده بود و بر و نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب آلود و حیرت زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان طوری که بی حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید؛ اما دیروز، هیچ کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

**قلمرو زبانی:** زاویه دید: سوم شخص / شخصیت اصلی داستان: یک پسر جوان، ناصر / بر و بر: خیره، با دقت / دستگیرش نمی‌شد: نمی‌فهمید / محو چیزی شدن: غرق چیزی شدن / لب حوض: کنار حوض / تعجب برش داشته بود: بسیار شگفت زده شده بود / **قلمرو ادبی:** بنا: نماد کسی که سبب ساز جدایی است / دیوار: نماد جدایی / همسایه: نماد کسانی که از ایشان جدا می‌شویم. / همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود: مجاز از نگاه



هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و برآقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن ... من را می‌بینی ...؟ بهمن ...!

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش بازماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خاتمه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دويد؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

**قلمرو زبانی:** شیری: گونه‌ای رنگ سفید/ مثل یک توپ: تشبیه / حیاط: صحن خانه (هم‌آوا ← حیات: زندگی) / سرو صدا حیاط را برداشته بود: فراگرفته بود/ تل: کپه، پشته خاک/ خرده: تکه (هم‌آوا ← خرده: خرده شده) / **قلمرو ادبی:** سرگرم بودن: کنایه از مشغول بودن/ حیاط‌ها سر به هم آورده: جانبخشی، یکی شدن / اوقات تلخی: حس آمیزی، کنایه از ناراحتی

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد، عجب روزگاری است.»

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزنند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: «می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده! ... حالا دیگر می‌شود همین طوری بیایی خانه ما بازی ...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»

بهمن گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

**قلمرو زبانی:** بله دیگر: آری؛ البته / دور و زمانه: روزگار / درست همین موقع: دقیقاً / توی اتاق: درون / یک مرتبه: ناگهان / نیش: چهار دندان نوک تیز جلوی دهان انسان/ یک ریز: پیوسته / خوب، خراب کرده‌ای: خُب / **قلمرو ادبی:** نیشش باز شد: مجاز از دهان /

طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی شان روبه راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

**قلمرو زبانی:** قالیچه: قالی کوچک / پهن کرد: گسترده / آتش کرد: روشن کرد / قاش: قاچ، برش / مفصل: با تفصیل / ظهر: نیمروز (هم‌آوااره؛ زهر: سم) / **قلمرو ادبی:** رو به راه شدن: کنایه از آماده شدن / مثل آدم‌های بزرگ: تشبیه

\* \* \*

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌پرید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل





یک قفس ... « فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گرگم به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی تربیتی، دعوایش کرده بودند.

بغض گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پر بغض و کینه اش به دیوار نوساز، به بنا و عمله‌ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمله‌ها نفرتش می‌گرفت.

**قلمرو زبانی:** کوچولو: کوچک / دیگر نمی‌تواند...: پس از رویداد مورد بحث / کول: شانه / از این سر حیاط...: طرف / فشردن: فشار دادن (بن ماضی: فشرد، بن مضارع: فشار) / انگار: گویی / عمله: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز معنای مفرد دارد به معنای کارگر ساده / خیره شدن: زل زدن / قلمرو ادبی: چشم‌هایش... نمی‌خندید: مجاز از خودش / حیاط مثل گذشته: تشبیه / دیواری... سر بیرون می‌آورد: جانبخشی، استعاره / حیاطشان مثل... کوچک می‌شود: تشبیه / درست مثل یک قفس: تشبیه / به سر و کول هم پریدن: کنایه از با هم شوخی و بازی کردن / مثل ماهی‌های حوض: تشبیه / فضا را از فریادهای شادمانی...: استعاره پنهان، حس آمیزی / بغض گلویش را می‌فشرد: جانبخشی / لب بر چیده بودن: کنایه از «اندوهگین بودن»

از حرصش با آنها لج می‌کرد و هر چه از او می‌خواستند یا هر چه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را شنیده می‌گرفت. گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگ ریزه برمی‌داشت، به سر و صورت آنها می‌زد و فرار می‌کرد.

بارها او را صدا کرده بودند: «آقا کوچولو، آقا پسر... زنده باشی! یک چکه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله، خیلی تشنه ایم.» اما او اعتنایی نمی‌کرد. پشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه شان زیر آن بمیرند. غصه دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه شان بمیرند.

دیگر نمی‌توانست به خانه بهمن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف در کوچی رفت که خود را به بهمن برساند و بازی شان را از سر بگیرند اما در کوچی بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می‌کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید.

**قلمرو زبانی:** لج کردن: لجبازی کردن / نشنیده گرفتن: فرض کردن، انگاشتن / اعتنا: توجه / از سر گرفتن: از نو آغازیدن / عمله: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز معنای مفرد دارد به معنای کارگر ساده / قلمرو ادبی: یک چکه: مجاز از اندک / از چشم آنها می‌دید: مجاز از وجود و نگاه

هر چه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیه بچه‌ها آمدند و نشستند و با پگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند. اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد. به دیوار نیمه کاره، به بنای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها «سی



سی ... سی سی « می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوساز آجری حمله ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

**قلمرو زیبایی:** چرا پدرش این همه: اندازه / اصرار: پافشاری (شبه هم آوا ← اسرار: رازها) / بگو و بخند: خوش و بش / کوبیدن: ضربه زدن (بن ماضی: کوفت، بن مضارع: کوب) / دلتنگی: غمگینی و آزدگی / بی مهر: بی عشق / جوابی ... نارسا: شنیده نمی‌شد / زورکی: به زور / سرسنگین: با بی محلی / چاق: فربه / گنده: درشت / عمله: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز معنای مفرد دارد به معنای کارگر ساده / نیمه: آجر نصفه / یک ریز: پیوسته / **قلمرو ادبی:** جزء خیالات است: کنایه از «نشدنی است» / دیوار صدای ... نگه می‌داشت: جانبخشی / جوابی ... خشک و بی مهر: حس آمیزی / دیوار ... حرف می‌زد: جانبخشی / باد توی ... می‌خواند: جانبخشی / فقط باد ... آواز می‌خواند: جانبخشی /

ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید ... دیگر ترسیده.»

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تند تند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، کِل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.

ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم زده اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

\* \* \*

مامانش بی آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

- ها ... بابات آمده؟

- نه.

- هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- کجا می‌خواهید بروید؟

- خواستگاری.

- یا الله، من هم می‌خواهم بیایم.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

- کجا؟

- خواستگاری.

- آها ... پس این طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ها؟

**قلمرو زیبایی:** خواباندن: ویران کردن / نیمه بالا می‌انداختند: آجر نصفه / **قلمرو ادبی:** زیر لب: کنایه از «آهسته» / چشم‌های غم زده: مجاز یا

استعاره / دیگر باد ... بخواباند: جانبخشی



ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی نتیجه است و او را با خود نخواهد برد؛ اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد. آخر طاقت نیاورد و گفت:

- مامان!...

- بفرمایید.

- چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می‌کشند؟

- چرا دارند دیوار می‌کشند؟ چه چیزها می‌پرسی! آخر همین طوری که نمی‌شود... .

- چطوری؟

- خانه‌ها مان بی دیوار باشد.

- چرا نمی‌شود مامان؟

- ای، چه می‌دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- چرا میان همه خانه‌ها دیوار است؟

- برو بازی را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله‌ها و درخت‌ها، نگاه کرد. درخت‌ها، بی حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی... سی سی» آواز نمی‌خواند و روی شاخه‌ها تاب نمی‌خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت‌ها رفته... در رفته.

**قلمرو زبانی:** خیره خیره... زل زدن / حرف گرفتن: حرف کشیدن / راست: مستقیم / دستگیرش نشده بود: نفهمیده بود / در رفتن: گریختن / **قلمرو ادبی:** حرفی مانند آتش: تشبیه / حرفی سر زبانش بچسبد: کنایه از «ناتوانی در سخن گفتن» / این پا و آن پا شدن: انتظار همراه با بی قراری، دست دست کردن / دست از سرم برداشتن: کنایه از مزاحم کسی نشدن / درخت‌ها... بلند کرده بودند...: جانبخشی /

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم‌های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می‌کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.»

سر شاخه‌ها و روی برگ‌ها، آفتاب زرد و بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می‌کردند. آن وقت مثل اینکه برگ‌ها و شاخه‌های تاریک و خالی، برمی‌گشتند و به او نگاه می‌کردند. همه به او نگاه می‌کردند... درها، درخت‌ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله‌ها گذشت.

**قلمرو زبانی:** بی مهر: بی عشق / صد: عدد صد (هم آوا؛ سد: آب بند) / حیاط: صحن خانه (هم آوا؛ حیات: زندگی) / **قلمرو ادبی:** دیوار مثل دیو ایستاده بود: تشبیه، استعاره پنهان / مثل صدها قناری: تشبیه / آن وقت مثل اینکه... نگاه می‌کردند: تشبیه، جانبخشی / با او سر دعوا داشت: مجاز از قصد و اندیشه /



بی آنکه نگاهی به آنها بکنند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سرپایش را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد درحالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشان. سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد...

ناگاه لرزشی شدید سرپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌کنده سرخش چپ چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون زده گفت: دیو... دیو... دیوار... .

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟»

ناصر درحالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق هق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

**قلمرو زبانی:** دولا شد: خم شد / پاره آجر: یک چهارم آجر / دلهره: نگرانی / ور: طرف / طاس: کچل / خپله: چاق و قد کوتاه / از نو: دوباره / رعشه: لرزش / تنش رعشه شدیدی گرفت: شروع کرد / سراسیمه: آشفته / قلمرو ادبی: نگاه تند و تیز: حس آمیزی / رنگ کسی پریدن: کنایه از ترسیدن / مثل یک گنجشک: تشبیه / سرپای: کنایه از همه وجود / دم: نفس، مجاز از لحظه / چپ چپ نگاه کردن: نگاه تهدید آمیز کردن

دیوار، جمال میرصادقی (با اندکی تصرف و تلخیص)

## درک و دریافت

۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هر یک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

■ بنا: نماد کسی که سبب ساز جدایی است ■ دیوار: نماد جدایی

۲- درباره «زاویه دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.

زاویه دید: سوم شخص / شخصیت اصلی داستان: پسر کوچکی است که دیوار را مانند دیوی می بیند که مانع همزیستی و رابطه انسانها با یکدیگر می شود.